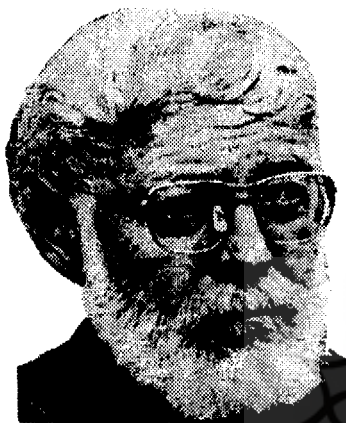


ادموند ویلسون

ترجمه: صفدر تقی‌زاده

ظهور

## ارنست همینگوی



۶۳

روز ۲۱ اکتبر ۱۹۲۳ مطلب زیر در ستون «یادداشت‌های روزانه یک اهل کتاب» نوشته پرتن راسکو در ویژه‌نامه روزهای یکشنبه نشریه تریبون نیویورک منتشر شد. برتون راسکو در آن زمان خود سردبیر ادبی این ویژه‌نامه بود:

دم غروب، سری به ماری و ادموند ویلسون زدم و ویلسون توجه مرا به نوشته جذابی به قلم ارنست همینگوی جلب کرد که در شماره جدید «لیتل ریویو» چاپ شده بود. <sup>۱</sup> گالاتیه [لوتیس] بعدها نسخه‌ای از کتاب «سه داستان و ده شعر» اثر همینگوی را که در پاریس چاپ شده بود برایم فرستاد و نظر داد که کتاب جالبی است و از آن خوشم خواهد آمد، اما من هنوز فرصت نکرده‌ام آن را بخوانم. ویلسون سرماخورده بود و گله داشت که اشکال نیویورک در این است که آدمی به دشواری می‌تواند در آن سالم و راحت بماند. این شهر آدمی را همیشه عصبی می‌کند و ساکنان منتهن هم که همیشه خدا سرماخورده‌اند.

چیزی نگذشت که همینگوی که در آن زمان در نشریه‌ای در کانادا کار می‌کرد نامه زیر را برایم

نوشت:

۱۱ نوامبر ۱۹۳۳

جناب آقای ویلسون

در یادداشت‌های اجتماعی و ادبی برتون راسکو خواندم که شما توجه او را به چند

تکه از نوشته‌های من در نشریه «لیتل ریویو» جلب کرده‌اید.

من کتاب «سه داستان و ده شعر» را برایتان می‌فرستم. تا آنجایی که خبر دارم هنوز کسی در امریکا دربارهٔ این کتاب مطلبی ننوشته است. گر ترود استاین نامه‌ای نوشته و خبر داده که نقدی بر این کتاب نوشته است اما نمی‌دانم آن را تاکنون به چاپ رسانده است یا نه. در کانادا آدم از همه چیز بی‌خبر می‌ماند.

دلم می‌خواهد چند نسخه از کتاب را برای چند نفر بفرستم بلکه نقدی بر آن بنویسند اما نمی‌دانم همانطور که در فرانسه رسمی اجباری است، باید چیزی پشت کتاب‌ها نوشت و آن‌ها را به کسانی اهدا کرد یا خیر. چون کسی مرا نمی‌شناسد و مطالعه کتاب‌ها را هم نمی‌توان بر احدی تحمیل کرد، احتمالاً کسانی که کتاب‌ها را دریافت می‌کنند، رغبتی به خواندنشان نشان نخواهند داد، مثل جناب راسکو که بعد از سه ماه هنوز فرصت نکرده نسخه‌ای را که انتشارات گالاتیه برایش فرستاده است بخواند. (حال آن‌که همه کتاب را می‌شود در عرض یک ساعت ونیم خواند.)

کانتکت پابلیشینگ کامپنی، از آن مک‌آلمون است. این مؤسسه انتشاراتی، آثاری از ویلیام کارلوس ویلیامز، مینالوی، مارسدن هارلی و مک‌آلمون را منتشر کرده است. امیدوارم کتاب را ببینید. اگر کتاب برایتان جالب بود، لطفاً چهار پنج نفری را که ممکن است نقدی بر آن بنویسند، معرفی کنید تا کتاب را برایشان بفرستم. از لطف سرکار جداً ممنون خواهم شد.

این نشانی فقط تا ماژانویه معتبر است. در آن تاریخ ما به پاریس برمی‌گردیم. چه فرصت انجام این کار را داشته باشید چه نداشته باشید، از شما در هر حال ممنونم.

ارادتمند شما

ارنست همینگوی

۱۵۹۹ بات هرست استریت

تورنتو، کانادا

وقتی کتاب رسید، کاغذی برایش نوشتم و به او خبر دادم که کتاب را دریافت کرده‌ام و یادآور شدم که احتمالاً در نشریه «دیال» یادداشتی درباره‌اش خواهم نوشت و او این‌طور پاسخ داد:

۲۵ نوامبر

۱۵۹۹ بات هرست استریت

تورنتو

جناب آقای ویلسون

از نامهٔ جنابعالی حقیقتاً سپاسگزارم. جداً که لطف بزرگی کرده بودید. کتاب، شکل

و اندازه غریبی دارد. مک‌آلمون در نظر داشت یک سلسله کتاب‌های کوچک از آثار مینا لوی، ویلیام کارلوس ویلیامز و دیگران درآورد و از من نیز خواست که در این کار شرکت کنم. من هم داستان‌ها و شعرها را به او دادم. خوشحالم که این شعرها و داستان‌ها منتشر شدند. با انتشار آن‌ها، باری از روی دوش آدم برداشته می‌شود.

خیلی خوشحالم که بعضی از آن‌ها را پسندیده‌اید. در این لحظه هرچه فکر می‌کنم می‌بینم که در سراسر ایالات متحده، تنها نظریه‌های انتقادی شماست که من به آن احترام می‌گذارم. کارهای ماری کالم هم گاهی خوب است. نظریه‌های راسکو درباره الیوت آگاهانه بود. احتمالاً افراد خوب دیگری هم هستند که من نمی‌شناسمشان. خیر، گمان نمی‌کنم که داستان «پیر مرد من» تحت تأثیر اندرسن نوشته شده باشد. داستان درباره پسری است با پدرش و مسابقات اسبدوانی. شروود درباب پسرها و اسب‌ها نوشته است که به کلی با نوشته من فرق دارد. از پسرها و اسب‌ها مایه گرفته است. اندرسن از پسرها و اسب‌ها مایه می‌گیرد، اما فکر نمی‌کنم اصلاً شباهتی به هم داشته باشند. من خودم می‌دانم که از او تأثیر نپذیرفته‌ام.

من اندرسن را خوب می‌شناسم اما چندسالی است که او را ندیده‌ام. نوشته‌هایش ظاهراً حسابی افول کرده، شاید به این علت که حضرات نیویورکی، زیادی تعریفش کرده‌اند و هندوانه زیر بغلش گذاشته‌اند. این هم از معجزات نقد ادبی است. من از او خیلی خوشم می‌آید. داستان‌های خوبی نوشته است.

چطور است قدری دست نگه دارید و فعلاً چیزی در ستون «اشارات مختصر» در نشریه «دیال» نویسد تا کتاب «در زمانه ما» هم در ماو آینده از چاپ دریابد و من نسخه‌ای از آن را برایتان بفرستم. این طور شاید بهتر باشد. با مطالعه این کتاب، می‌توانید هدفی را که می‌کوشم به آن دست یابم، دریابید. آن وقت می‌شود برای هر دو کتاب، یک نقد واحد نوشت.

چقدر خوشحال شدم که مطلب «در زمانه ما» را در مجله «لیتل ریویو» پسندیدید. در همین نوشته است که بگمانم به آن چه مورد نظر من بوده دست یافته‌ام.

هر کوششی برای توضیح این مطلب، بدون در دست داشتن کتاب، بی‌فایده است.

این که پیشنهاد کرده بودید در زمینه معرفی نوشته‌های من به ناشرها کمک خواهید

کرد، نشانه روح جوانمردی و همکاری شماست. من خودم هیچ ناشری را نمی‌شناسم.

ادموند اوبراین، یکی دو روز پیش کاغذی نوشته بود و خواسته بود که من اجازه

رسمی چاپ داستان «پیر مرد من» را در کتاب «بهترین داستان‌های کوتاه سال ۱۹۲۳» به او

بدهم. همچنین نوشته بود در نظر دارد که مجموعه را به من تقدیم کند. چون کتاب هنوز

منتشر نشده، موضوع محرمانه است. ادموند اوبراین داستان‌های خوب و داستان‌های خام را همین طوری درهم در کتابش چاپ می‌کند. پرسیده است آیا من به اندازه کافی داستان دارم که مجموعه آن‌ها در سلسله انتشارات «بانی و لیورایت» چاپ شود یا نه. فکر می‌کنم مقصودش این است که کتاب را به چاپ برساند. اگر اجازه بدهید، موقعی که وقتش رسید، نامه‌ای برایتان می‌نویسم و نظر شما را می‌پرسم.

بهترین کتابی که سال گذشته خواندم کتاب «اتاق عظیم» اثر نی.ئی. کامینگر بود. شخصی می‌گفت که از این کتاب استقبال چندانی نشده. آن وقت ببینید چه قشقرقی در باره کتاب «یکی از ما» به راه انداخته‌اند. جایزه پشت جایزه و فروش محشر. مردم هم آن را جدی گرفته‌اند. جنابعالی در جنگ شرکت داشتید، نه؟ آن صحنه آخر در جبهه مقدم جنگ معرکه نبود؟ می‌دانید از کجا مایه گرفته است؟ صحنه جنگ فیلم «تولد یک ملت» اپیزود به اپیزودش را احساس کردم و به کار گرفتم. آن زن بینوا بالاخره می‌بایستی تجربه‌های جنگی را از جایی به دست می‌آورد.

آن چیزی که در «لیتل ریویو»<sup>۲</sup> چاپ شده بود یک شوخی بود. آن را موقعی که به لوزان برمی‌گشتم، در رستوران قطار نوشتم. پیش از آن، ناهار بسیار دلچسبی با گرتروود استاین خوردیم و تمام بعدازظهر را گپ زدیم و مقدار زیادی از کارهای تازه‌اش را خواندیم و بعداً من خودم هم در رستوران قطار یک بطری بزرگ «بوآن» نوشیدم. چون قرار بود صبح روز بعد مطالب را تلگراف بزنم، سعی کردم موضوع‌های آن نشست را تحلیل کنم.

شیوه کارش آن قدر عالی است که آدم نمی‌تواند تحلیلش کند یا از شخص‌ها مکانی در نوشته‌هایش یادداشت بردارد. عجب کله‌ای دارد. دلم می‌خواهد روزی درباره یکی از کتاب‌های قدیمی‌اش نقدی بنویسم. منکن و ماری کالم هرگز به پای او نمی‌رسند.

ببخشید که نامه طولانی شد. بار دیگر از کاغذ شما و راهنمایی‌های ارزشمندتان صمیمانه تشکر می‌کنم. کاش می‌شد وقتی به نیویورک می‌آیم، دیداری با شما داشته باشم. با ارادت فراوان

ارنست همینگوی

در سفر بعدی‌اش به نیویورک به دیدارم آمد و نسخه‌ای از اولین چاپ کتاب «در زمانه ما» را که در بهار ۱۹۲۴ با تیراژ یکصد و هفتاد نسخه از سوی «تری مانتینز پرس» در پاریس منتشر شده بود برابیم آورد. (عنوان کتاب را همه با حروف کوچک چاپ کرده بودند.) این کتاب، شامل تنها یازده

داستان از پانزده داستانی بود که در سال ۱۹۲۵ از سوی انتشارات «بانی و لیورایت» منتشر شده بود. من نقدی درباره «در زمانه ما» و «سه داستان و ده شعر» نوشتم که در «دیال» مورخ اکتبر ۱۹۲۴ چاپ شد. هر چند این نقد به خودی خود چیز چندان جالبی نیست، از نوشتنش به خود می‌بالم. زیرا این نقد، تا آنجا که می‌دانم، نخستین نقدی است از آثار همینگوی که به چاپ رسیده است. (با این همه در فهرست کتابشناسی آثار ارنست همینگوی که لوئیس هنری کوهن فراهم آورده از این نقد نامی برده نشده است. در این فهرست، از نخستین مقاله‌ای که نام برده شده، نقد پرتن راسکوست که در نوامبر ۱۹۲۵ درباره کتاب کامل «در زمانه ما» به چاپ رسیده است.)

### طرح‌های خشک و فشرده آقای همینگوی

- «سه داستان و ده شعر» اثر ارنست همینگوی. قطع ۱۲ برگی. ۵۸ صفحه. کانتکت پابلیشینگ کامپانی. پاریس - ۱/۵۰ دلار.
- «در زمانه ما» اثر ارنست همینگوی. قطع ۱۲ برگی. ۳۰ صفحه. تری مونتینز پرس. پاریس. ۲ دلار.

شعرهای آقای همینگوی از اهمیت چندانی برخوردار نیست، اما نثر او درجه اول است. او را باید به استثناء یک نویسنده دیگر - آقای شرود اندرسن - تنها نویسنده آمریکایی دانست که نبوغ گرتود استاین را در کتاب «سه زندگی» حسن کرده و ظاهراً از آن تأثیر پذیرفته است. اکنون حقیقتاً می‌توان گفت که خانم استاین و آقای اندرسن و آقای همینگوی مکتب تازه‌ای را پایه نهاده‌اند. از ویژگی‌های این مکتب، یکی سادگی زبان است، که غالباً در زبان گفتاری و روزمره شخصیت‌های کتاب ادغام می‌شود و در واقع برای انتقال عواطف ژرف و حالت‌های پیچیده ذهنی به کار می‌رود. این خود یک پیشرفت مشخصاً آمریکایی در نثر است، در مقابل دستاوردهای کمابیش موفق آمریکایی در سبک سنتی نثر انگلیسی - که به نحوی هنرمندانه، در بهترین شکلش، به صورت ستونی روشن، درون اعماق آب‌ها جلوه‌گر می‌شود.

با این همه، آقای همینگوی اصلاً مقلد نیست. به عکس، کاملاً هم‌اصیل و مبتکر است و در نوشته‌های کوتاه و فشرده و خشکی از کتاب «در زمانه ما»، سبک و فرمی تقریباً مخصوص به خود ابداع کرده است:

«آن شش وزیر کابینه را ساعت شش و نیم بامداد سینه دیوار بیمارستان تیرباران کردند. در حیاط چاله‌هایی از آب بود. روی سنگفرش حیاط، برگ‌های خشکی ریخته بود. باران تند می‌بارید. همه کرکره‌های بیمارستان را میخکوب کرده بودند. یکی از وزیران

حصبه داشت. دو سرباز او را به طبقه پائین بردند و به حیاط زیر باران کشاندند. هر چه کردند پشت دیوار، راست سرپا نگهش دارند نشد. در گودالی پر از آب فرونشست. آن پنج وزیر دیگر آرام سینه دیوار ایستادند. سرانجام، افسر به سربازان گفت که دیگر سعی نکنند سرپا نگهش دارند. بی فایده است. وقتی اولین رگبار را شلیک کردند، در آب نشسته بود و سر بر زانو داشت.»

آقای همینگوی با توصیف‌های ساده‌ای از این دست، در بیان ارزش‌های اخلاقی بسیار موفق است. «در زمانه ما» کتاب مهم‌تری است و در ورای آن شیوه سرد عینی‌اش، گزارش هولناکی از سببیت زمانه‌ای را که در آن زندگی می‌کنیم به دست می‌دهد: خواننده نه تنها با اعدام‌های سیاسی که با دار زدن جنایتکاران، صحنه‌های گاوبازی، ترور و جنایات پلیس و وحشی‌گری‌ها و فجایع جنگ هم سروکار دارد. آقای همینگوی، وقتی که این چیزها را برای ما نقل می‌کند، خود نگران نیست: او حتی برای انسانیت هم تبلیغ نمی‌کند. طرح‌های گاوبازی‌اش از ظرافت و بُرندگی تابلوهای لیتوگرافی گاوبازان گویا برخوردار است. و همچون گویا، نخست در فکر این است که تصویر زیبایی خلق کند. هنرمندی است که مغرورتر از آن است که برای پسند ذوق‌های معمولی و قراردادی، به ساده‌انگاری روی آورد، به ما نشان می‌دهد که زندگی چیست؟ و من مایلیم این‌طور ببیندیم که کتاب کوچکش از لحاظ اصالت و وقار هنری، برتر از هر اثر دیگری است که تاکنون توسط یک نویسنده آمریکایی در باب دوران جنگ نوشته شده است.

کتابی است شاید اگر نه چندان سرزنده اما بسیار کامل.

آقای همینگوی که وادارت می‌کند اندوه عمیق آن سرباز ایتالیایی را حس کنی که با تحمل درد مرگی جانکاه به این نتیجه می‌رسد که باید برای خود «صلح و آرامش جداگانه‌ای بسازد» احساسی آن‌چنان ضد میلیتاریستی ندارد که از بیان شور و هیجان و روحیه پرنشاط سربازان خودداری کند، سربازانی که «آن سوی پل سنگری بس کامل و استوار زده بودند» و «وقتی شنیدیم که جناح دشمن رفته‌اند، سخت پکر شدیم و به ناگزیر عقب نشستیم.» آقای همینگوی تنها گاهی به دلیل بی‌رنگ و رویی و کم‌مایگی پاره‌ای از تأثیرها و نتایج ناروشن کارش است که نا کامیاب است. من به‌ویژه درباره داستانی به نام «آن‌بالا در میشگان» حرف می‌زنم که می‌توانست خود شاهکاری باشد اما داستان، این نقص عجیب را دارد که درباره آدمهایی خشن و ابتدایی است که آخر سر، در سایه‌ای از ابهام رها می‌شوند.

کتاب «در زمانه ما» طرح روی جلد زیبا و بسیار گیرایی دارد که از تصویر بریده‌های مسجاله شده روزنامه‌ها ساخته شده است. تنها ایراد من به طرح روی جلد این است که در اول کلمه‌های عنوان کتاب، حروف بزرگ به کار گرفته نشده است - این‌طور: "in our time by ernest hemingway \_ paris" این شگرد که بار اولی که نوگرایان آن را به کار بردند تا بدان وسیله نظرهارا به تازگی مضمون کار خود جلب کنند، تأثیر نسبتاً خوبی داشت، حالا دیگر لطف خود را به کلی از

دست داده و چیزی ملال آور شده است. شرکت‌های تبلیغاتی امریکایی، بارهای بار آن را به صورت یکی از طرف‌های خود به کار گرفته‌اند. این شگرد حالا دیگر به خودی خود چنان زشت و ناهنجار شده که آدمی اصلاً دوست ندارد آن را. آن‌گونه که در مورد کتاب همینگوی و نیز trans \_ atlantic review آقای هیوفر<sup>۳</sup> به کار رفته - ببینید، به صورت نشانه و نماد چیزی که از تروتازہ‌ترین و جالب‌ترین نوشته‌های معاصر است.

اکتبر ۱۹۲۴

همینگوی در مورد این نقد، نامه‌ی زیر را برای من نوشت:



۱۱۳ رو نوتردم دشانز

پاریس هفت

۱۱۸ اکتبر ۱۹۲۴

جناب آقای ویلسون

از نقدی که در «دیال» ماه اکتبر نوشته بودید واقعاً سپاسگزارم. از خواندنش بسیار لذت بردم. در مورد به کار بردن حروف کوچک بر سر کلمات عنوان کتاب، حق با شماست. به نظرم بسیار نامعقول و ساختگی آمد. اما «برد» آن را این جور به کار برده بود و چون خودش، «در زمانه ما» را چاپ می‌کرد و این هم، همه آن چیزی بود که مایه دلخوشی‌اش می‌شد. فکر کردم بگذار بکند و حال که این کار، مایه دلخوشی‌اش می‌شود، بگذار با آن ابلهانه خوش باشد، به شرطی که در متن کتاب دخل و تصرف و دستکاری نکند. چقدر خوشحالم که کتاب را پسندید.

راستی حالتان چه طور است؟ بالاخره با چاپلین برای باله‌تان کنار آمدید؟

زندگی ما در این مدت، بی‌دغدغه گذشته است، سخت کار کردیم، به جز البته مدتی که به اسپانیا رفتیم. به پامپولونا. در آن جا به ما خوش گذشت و من در باب گاو‌بازی اطلاعات زیادی به دست آوردم، در باب حوادث داخل میدان. ماجراهای ریز و درشت زیادی را هم پشت سر گذاشتیم.

بیشتر اوقات را بکش کار کرده‌ام و گمان می‌کنم که نوشته‌ها دارند بهتر از کار درمی‌آیند. کتاب چهارده داستان را تمام کردم و در بین هر داستان، فصلی از کتاب «در زمانه ما» را گنجاندم. قبلاً قرار بود همین طور چاپ شود. اول تصویری کلی بعد بررسی

جزئیات. مثل تماشای منظره‌ای، مثلاً یک خط ساحلی گذرا، اول با چشم و بعد تماشای آن با دوربین دوچشمی ۱۵ اکس که جزئیات را درشت‌تر نشان می‌دهد. یا شاید به آن نگاه کردن و بعد به درون آن رفتن و با آن در آمیختن - و آنگاه بیرون آمدن و دوباره آن را تماشا کردن.

نزدیک به سه هفته پیش کتاب را برای دون استوارت<sup>۴</sup> در کلوپ بیل فرستادم. اینجا که آمده بود گفت که می‌خواهد تلاش کند و کتاب‌ها را برایم بفروشد. بگمانم شما کتاب را می‌پسندید، از نوعی وحدت نسبتاً خوب و مناسب برخوردار است. در بعضی از داستان‌های بعد از کتاب «در زمانه ما»، من، هم به مردم و هم به توصیف صحنه‌ها پرداخته‌ام. اگر آدم بتواند از پس این کار برآید، احساس خوشی به او دست می‌دهد. حالا حس می‌کنم که انگار به اوج آن رسیده بودم.

فکر می‌کنید می‌توانید این زمستان را این طرف‌ها بیایید؟ ماه مه زمستان را احتمالاً در پاریس خواهیم بود. پول و پله کافی نداریم که از آن‌جا به جای دیگری برویم. بچه حالش خوب است و حسابی چاق و چله شده است. هادلی دارد پیانو یاد می‌گیرد. به شما و خانم ویلسون سلام می‌رساند.

امیدوارم اوضاع بر وفق مرادتان باشد و زمستان خوبی را از سر بگذرانید. اگر کاغذی بنویسد خوشحالم می‌کنید. از نقدی که بر کتاب نوشتید واقعاً سپاسگزارم. نقد روان و روشن و تمیز و غیرشخصی و سمپاتیکی بود. خدا می‌داند چقدر از این مطالب وحشتناک شخصی نفرت دارم. یادتان می‌آید که از تورنتو برایتان نامه‌ای نوشتم و درخواست کردم که کاش چند نفری نقدهایی بر کتاب می‌نوشتند و برایش تبلیغی چیزی می‌کردند؟ بعدش چند نقد به دستم رسید و حسابی حالم را به هم زد.

گمان کنم هیچ چیز دلسرده‌کننده‌تر از تشویق‌های ناآگاهانه نیست. نه تنها دلسرده کننده؛ بلکه چندش آور. زید زرنگ و زیرکی اظهار نظر کرده بود که «در زمانه ما» از یک سلسله طرح‌های کوچکی تشکیل شده که نمایانگر قریحه بزرگی است اما آشکارا تحت تأثیر رینگ لاردنر است. یاللعجب! نوشتن مطالبی از این قماش چندان بد نیست. آدم را آزار نمی‌دهد. اما این حرامزاده‌های حراف سانیمانتال را ببین! شما تنها کسی هستید که نقد می‌نویسید و من می‌توانم نقدهایتان را بر کتاب‌هایی که قبلاً خوانده‌ام یا چیزی درباره‌شان می‌دانم بخوانم. نقد دیگران را هم بر هر کتابی البته می‌توانم بخوانم، اما فقط وقتی که درباره چیزهایی می‌نویسند که من اطلاعی از شان ندارم.



این شعور و آگاهی لاکردار چه قدر کمیاب است و مردمی که از آن بهره‌مندند، غالباً چنان با آن به در دسر می‌افتند که تلخ می‌شوند یا کارشان به تبلیغات می‌کشد و در این صورت است که آگاهی دیگر چندان فایده‌بخش نیست.

با احترام فراوان به شما و همسران

ارادتمند

ارنست همینگوی

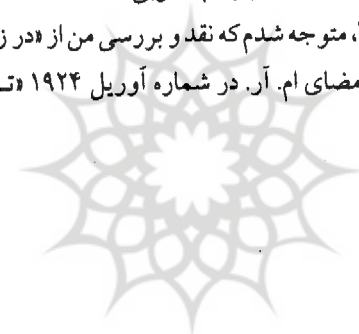
آیا این «افتخار به چه قیمتی؟»<sup>۵</sup> جداً نمایش خوبی است. مقصودم این نیست

که بازی خوبی است - در اینجا که بازتاب خوبی داشته است.

پس از نوشتن مطالب بالا، متوجه شدم که نقد و بررسی من از «در زمانه ما» اولین نقد این کتاب

نیست. نقدی، پیش‌تر از آن با امضای ام. آر. در شماره آوریل ۱۹۲۴ «ترانس اتلانتیک رویو» در

پاریس چاپ شده بود. ۱۹۵۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشتها:

۱ این نوشته در شمار همان مطالب «در زمانه ما» بود که از شش طرح کوتاه تشکیل می‌شد و بعدها در کتابی به همین نام انتشار یافت، همراه با شعر طنز آمیزی به نام «آن‌ها صلح کردند - صلح دیگر چیست؟».

۲ «آن‌ها صلح کردند. صلح دیگر چیست؟».

۳ هیوفر همان «فوردمادوکس فورده» است. او نام خود را از هیوفر به «فوردمادوکس فورده» تغییر داد.

4. Donald Dgden Stewart نمایشنامه نویس و طنز پرداز امریکایی

۵ نمایش است ضد جنگ به قلم مکسول اندرسن و لارنس استالینگر درباره جنگ جهانی اول.